

## متن سخنرانی عبدالخبیر امیری کوهستانی نواسه عبدالغیاث خان کوهستانی در سمینار فرهنگی - سیاسی پنجاهمین سالگرد شهادت علامه سید اسما عیل بلخی (د)



صاحب منصب در دولت، شروع به کار نمود. پیش از توقیف خود در لیسه حربی به صفت مدیر لوازم کار می کرد. وی به مطالعه تاریخ، مسائل سیاسی، ادبیات زبان فارسی و علوم دینی علاقه فراوان داشت. همین که سهم و حضور گرامی او را در حزب اتحاد ملاحظه می کنیم، بی تردید، این نتیجه به دست می آید که وی از روشنفکران دوره خود بود. روان شاد کوهستانی از بطن جامعه و آشنا با دردهای مردم برخاسته بود؛ چون ناروایی، ظلم، و بی عدالتی ها را دیده بود و در یک جمله، همه واقیعت های جامعه و احتیاجات آن را درک کرده، ضرورت تحول و دگرگونی در جهت منافع مردم را به خوبی احساس و درک می کرد.

آن علایق و آشنایی های وظیفه ای با صاحب منصبان با درد و تحول طلب، امکان شناخت بیش تر و آشنایی با فداکاران دیگر را به وجود آورد و بالاخره سبب شد که او هم در بنیان گذاری حزب اتحاد

بسم الله الرحمن الرحيم  
مرد نمیرد به مرگ! مرگ از او نام جست  
نام چو جاوید شد مردنش آسان کجاست  
بیوگرافی مختصر مدیر شهید عبدالغیاث خان کوهستانی  
روان شاد عبدالغیاث خان کوهستانی، فرزند محمدهاشم خان،  
در سال ۱۳۰۳ شمسی، در قریه عزت خیل ولسوالی حصه اول  
کوهستان ولایت کاپیسا در یک خانواده متدین چشم به جهان گشود.  
او که چهارمین فرزند خانواده خود بود، دروس مقدماتی را به شکل  
خصوصی در مسجد و خانواده فراگرفت. بعد برای ادامه تحصیل در  
رشته نظامی به کابل رفت. در جوانی علاقه مند ورزش های محلی  
بود. دارای قامت بلند، جسور و باجرات و برای رسیدن به هدف دل  
ناترس داشت.  
در کابل وارد مکتب نظامی شد و پس از پایان درس، به عنوان

یار باوفایی باشد.  
سال برای مادرم امکان ملاقات با پدرکلانم را ندادند. بردن نان و لباس به زندان دهمزنگ کار بسیار شاق بود.

پدرکلانم یگان وقت موفق می شد که به وسیله عساکر محبس پرنده خطی به خانه روانه کند. از گرفتن نان و اشپایی که برایش روان می شد، ناراحت بود؛ زیرا می دانست که امکان اقتصادی به غیر از کمک خانواده خودش و مادرکلانم دیگر هیچ جایی جز دربار خداوند وجود نداشت. نه تنها خانواده مدیر صاحب عبدالغیاث خان بلکه تمام زندانیان در این مشکل قرار داشتند. یک مدت گذشته بود که در زندان دهمزنگ اعضای حزب اتحاد بین خود و با سایر محبوسین می توانستند قصه کنند؛ اشعار خود را تبادل کرده و مباحثه های سیاسی به صورت مخفی داشته باشند. پدرکلانم از یک عسکر خواهش کرده بود که کاغذ خریطه سمند را برایش بدهد. در آن کاغذها، قصه ها و خاطراتش را می نوشت؛ ولی مثل دیگران وقتی مخبری خبر می داد و یا تلاشی می شد، کاغذها از بین می رفت. با وجود آن هم چندین ورق را به حیث یادگار محبس بیرون کرد. در این کاغذها با استفاده از قلم پنسل و قسمت هایی را با قلم (کاپی) نوشته بود که متأسفانه فقط قسمت هایی از آن فعلاً در اختیار ما می باشد که به اجازه مجلس محترم قطعه ای از شعر آن را به خوانش می گیرم:

چه گویم یارب از ایام محبس  
نیفتد هیچ کس دردام محبس  
مبادا کس چو من محبوس کابل  
فغان از محبس و محبوس کابل  
چه ایامی به سر بردم در آن جا  
به دستم ولچک و زولانه در پا  
رفیقانم همه در بند زنجیر  
شده شیران اسیر روبه پیر

با روی کار آمدن حکومت داکتر محمدیوسف خان، شهید عبدالغیاث خان و تک تک اعضای حزب اتحاد بعد از سپری نمودن پانزده سال بی سرنوشتی و هیچ گونه ملاقات با اعضای خانواده خود، از زندان آزاد شدند. وی بعد از آزادی برای مدتی در پلی تکنیک کابل و بعداً در وزارت فواید عامه مصروف به کار شد؛ ولی در ۵ اسد ۱۳۵۵ در مسیر راه چغه سرای و اسمار در جریان وظیفه در اثر یک حادثه مشکوک، موتر حامل ایشان انفجار کرده و با برادرزاده اش که راننده وی بود، به شهادت رسیدند و آرامگاه ایشان در دامنه تتهاکوه قریه عزت خیل ولایت کاپیسا معروف به «کوه بچه» قرار دارد.

روان تمامی شهدای راه عدالت و آزادی شاد باد!

در این قسمت، نقل قول یا خاطره ای را از غیاث خان کوهستانی یادآور می شوم: «افغانستان کشوری است کثیرالقومی و با وجودی که

حزب اتحاد از سال ۱۳۲۶ تا ۱۳۲۸، توسط شخصیت های سیاسی و روشنفکران کشور چون آغا صاحب بزرگوار علامه سید اسماعیل بلخی (رحمة الله علیه)، مدیر عبدالغیاث کوهستانی، خواجه محمدنعیم خان زوری، محمدابراهیم خان شهرستانی، معروف به بچه گاوسوار، قربان نظر خان ترکمان اندخویی، میرزا عبداللطیف خان سرباز کابلی، محمدصفر خان بیات وکیل شورا، میر علی گوهرآقای غوربندی، میرزا محمداسلم خان شریفی از جغتوی غزنی، میر محمداسماعیل لولنجی، امین الله قندهاری و غیره شخصیت های محترم دیگری که نسبت به خرابی اوضاع، هویت آن ها شناخته نشده ماند، تشکیل شد. باید حزب اتحاد را به حیث یک حزب مخالف ستم و تبعیض که بالای دموکراسی خواهی حکومت شک و تردید داشت و به سیستم حکومت اعتقادی نداشت، بیش تر شناخت. همین که ترکیب مذهبی و قومی حزب اتحاد را ملاحظه می کنیم، علت تفاهم بین اعضا و خواسته های شان به قدر کافی ملاحظه شدنی است.

تمامی قومیت های کشور در آن نمایندگان خود را داشتند. آن حزب، سرنگونی حاکمیت سلطنتی خودکامه خانوادگی را به خاطر می خواست که اعضایش می دیدند که حق تلفی و تبعیض وجود دارد و حکومت خانوادگی قصداً و عمدتاً از تفرقه و امتیاز بهره گرفته است. آن ها برقراری یک نظام جمهوریت مردمی و عادل را که سبب احترام همه مذاهب و اقوام باشد و پیشرفت اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی متوازن را در سرتاسر کشور عملی کند، می خواستند؛ اما نه چنان جمهوری که جمهوری شاهانه و طرفدار تمام ظلمت های آن باشد. آن ها در جهت حفظ توازن در تمامی ابعاد با کشورهای منطقه، رفع تبعیض و برتری خواهی، احقاق حقوق تمامی قومیت های ساکن در کشور، حق ادامه تحصیل برای تمامی اتباع کشور در دانشگاه های نظامی و غیر نظامی (به خصوص هزاره ها) و قطع تمام امتیازهای خانوادگی و قومی تلاش کردند و همه این موارد را در نظر داشتند.

ولی با کمال تأسف! کسانی که زندانی شدند، اگر پسران و دختران شان درس می خواندند، مطابق رواج حکومت شاهی، از مدارس بیرون انداخته شدند. در جریان بازرسی خانه آن ها پول نقد و اشیای قیمتی شان توسط مأمورین دولتی به غارت برده شد. برادران و دوستان ایشان که کارمند دولت بودند، برای مدت های مدید از ترفیع و امتیازات دولتی محروم شدند و خانه های ایشان هزار چندگانهی مورد بازرسی قرار می گرفت که این کار، باعث آزار و اذیت خانواده های شان می شد. خانواده های محبوسین، طعم تلخ هزار درد و غم و مشکلات زیادی را چشیدند. مادرکلانم حکایت های بسیار تلخ از آن روزهای سیاه داشت. فرزندانش را با فقر و بدبختی بزرگ کرد. در طول پانزده



**تاریخ، سیاست  
نیست. اگر چه گاهی  
رویدادهای سیاسی  
می‌توانند تاریخی  
به‌شمار آیند؛ اما  
رویدادهای تاریخی را  
باید از عرصهٔ منازعات  
سیاسی خارج کرد و  
آن‌ها را باید موضوع  
بررسی‌های بی‌طرفانه  
قرار داد.**

به‌خاطر سیطرهٔ تفسیرهای سیاسی-ایدئولوژیک، دچار آشفتگی‌ها و ابهامات فراوانی است. از طرف دیگر، وجود نوعی تقيۀ سیاسی در ابراز حقایق تاریخی، بر این ابهامات و آشفتگی‌ها افزوده است.

تاریخ، سیاست نیست. اگر چه گاهی رویدادهای سیاسی می‌توانند تاریخی به‌شمار آیند؛ اما رویدادهای تاریخی را باید از عرصهٔ منازعات سیاسی خارج کرد و آن‌ها را باید موضوع بررسی‌های بی‌طرفانه قرار داد. به نظر بنده، درک مشترک یا ملی از تاریخ، باعث تقویت همبستگی ملی ما خواهد بود. ملت‌های آزاد جهان تنها با یک برداشت ملی از تاریخ خود، خویش را آزاد ساخته‌اند. جامعهٔ ما دارد به تدریج به یک برداشت ملی از تاریخ معاصر می‌رسد. این برداشت ملی از تاریخ، زمینهٔ تفاهم و همبستگی ملی ما خواهد بود.

سرنوشت هر کسی که در عمرش بکوشد که شخصیت سیاسی و اجتماعی بشود، آن است که حاصل کار عمرش را زمانی محک می‌زنند که خودش دیگر در میان نیست؛ فقط کارکردهایش هستند که باید در آن محکمه، پاسخ‌گوی پرسش‌های یک دادستان سختگیری به نام تاریخ باشد؛ چنانچه ما الآن داریم حاصل عملکرد سیاسی این بزرگان (کوهستانی، بلخی و...) را خارج از سیطرهٔ تفسیرهای سیاسی-ایدئولوژیک، محک می‌زنیم.

من بدون هیچ دخل و تصرفی، فقط خاطره‌ای از «غیاث خان کوهستانی» را نقل کردم و تمام. بگذارید تا تاریخ کار خودش را انجام دهد. و در آخر، جملاتم را با شعری از آقای بلخی به اتمام می‌رسانم:

ما جان به فنا دادیم تا زنده شما باشید  
بر خاک مزار ما دست به دعا باشید

مردمش از گذشته‌های دور بارها با ارادهٔ مشترک تصمیم گرفته‌اند تا در کنار یکدیگر با صلح و صفا زندگی نمایند؛ اما مداخلهٔ کشورهای بیگانه و هم‌چنان موجودیت حکومت‌های استبدادی و غیر ملی از جمله عوامل اساسی بوده است که هرازگاهی روند ملت‌شدن و قوام‌بخشیدن وحدت ملی میان مردم این مرز و بوم را صدمه زده است. خواستم از «حکومت-پادشاه» به‌طور مشخص این بود تا از لاک قومی خود بیرون آمده در امر ملت‌شدن بکوشد؛ چون تازمانی که ما منافع و ارزش‌های کوچک قومی را فدای ارزش‌های کلان ملی ننماییم، هرگز ما شاهد ملت‌شدن و قوام‌بخشیدن این امر مهم نخواهیم بود و در صورت ملت‌نبودن، یعنی نداشتن همبستگی‌های مادی و معنوی، ما شاهد ویران‌شدن و فروریختن در و دیوار این خانهٔ مشترک (افغانستان) خواهیم بود و همهٔ مردم، یکسان و بدون استثنا، زیر آوارهای آن گیر خواهیم ماند.

در ولایت ما مردم بوره را نمی‌شناسند، توت خشک را در آب تر می‌کنند و صبح می‌خورند. خوراک اکثریت مردم نان جو و جوار می‌باشد. اماچ/بیتی و سبزی‌هایی که در لب جوی می‌روید. بچه‌های خرد و حتی بزرگان بوت برای پوشیدن ندارند. از چوب برای خود نعلین درست می‌کنند. مکتب ندارند. شفاخانه ندارند. مردم حتی برای درد شکم از ملا تعویذ می‌گیرند. داماد در مراسم عروسی خود لباس قرض می‌گیرد. تیر ما گوسفند می‌کشند و تا فصل بعد از روغن همان گوسفند استفاده می‌کنند؛ در حالی که کرم می‌زند و تلخ می‌شود. این در حالی است که همین مردم برای حکومت از انسان، حیوان، زمین و درخت مالیه پرداخت می‌کنند؛ حتی راه‌های ولایت کشور را همین مردم درست کرده‌اند. من (کوهستانی) به یاد دارم برای درست کردن راه منطقه ما مجبور بودیم خاک و ریگ بیاوریم. من از پشت کوه قاف صحبت نمی‌کنم. از نزدیک‌ترین ولایت به مرکز، یعنی پروان و منطقهٔ گلبهار، صحبت می‌کنم. حالا فکر هزاره‌جات را خود تان کنید.

حل این مشکلات اقتصادی-اجتماعی را ما از وظایف اساسی دولت-پادشاه می‌دانستیم و می‌خواستیم این مسئله را در صدر کارهای خویش قرار داده و به‌عنوان یکی از هدف‌های ملی، به این امر مهم رسیدگی نمایم. ما معتقد بودیم که برای رسیدن به این هدف، دولت-پادشاه باید فرهنگ، زبان، اقتصاد، آداب و رسوم قبیله‌ای و محلی را که دست و پا گیرند، کنار گذاشته به جای آن فرهنگ، زبان، اقتصاد و قوانین ملی را جاگزین نماید تا باشد که روند ملت‌شدن و تأمین عدالت اجتماعی بیش‌تر از پیش قوام یابد.

دلیل اختلاف ما... با دولت-پادشاه روی این مسائل ملی بود؛ اما با تأسف، دولت وقت به جای رسیدگی به این موارد، ما را روانهٔ زندان ساخت.

بنده فکر می‌کنم که تاریخ و خصوصاً تاریخ معاصر کشور ما